اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين، برحمتک يا ارحم الراحمين.

آخر اين کتاب جامع الاحاديث را آوردم جلد ده، از خود جامع الاحاديث شايد راحت­تر خوانده بشود چون شماره دارد و يک بعض­جاها هم يک تعليقات اين حقير سراپا تقصير اضافه کردم من،

س:

31: 0

ج: بخوان، دومي­اش زير جامع الاحاديث آقا اين حديث به اصطلاح علی ابن مهزيار حديث روايت صحيحه ايشان باب دوازده را بياوريد نگاه کنيد بالايش نوشته دوازده بالا شماره ابواب دارد،

س: بلی باب دوازده

ج: شماره دوازده

س: ايصال الخمس،

ج: حديث شماره 12

س: حديثی

ج: صفحه 29 و 28 است خيلی داخل نمی­رود سی مثلاً

س: اين مورد دوازده است و

س: آن­که عامی هذا

ج: فی عامی هذا، قبل از تقدم و يأتی باشد بالايش نوشته 12 صفحه 28 را بياوريد 29،

س: اين بيست و هفت حاجی­آقا، اين بيست و هشت، اين ده

ج: خب بعدش

س: دوازده اين يازده، اين هم دوازده اجب الخمس خب بعد حديثی

ج: همان دوازده شماره 12

س: خيلی خوب

ج: نه باب دوازده را آورديد

س: باب دوازده

ج: خب حديث دوازده همين باب شماره 12

س: بلی،

ج: اين خوبی جامع الاحاديث بالايش شماره باب را دارد، باب دوازده را بالا دارد

س: درست است دوازده تهذيب و استبصار

ج: خب ايشان مرحوم، بسم­الله الرحمن الرحيم مرحوم صاحب به اصطلاح جامع الاحاديث، حالا البته اين­جاها را که ديگر آقای بروجردی نبوده، خدا رحمت کند آقای ملايری نوشته، موعظی ملايری، ديگر حالا ايشان اگر به اسم آقای بروجردی چون اصل طرح مال آقای بروجردی است در شماره دوازده حديث به اصطلاح صحيحه جناب علی ابن مهزيار را آوردند ايشان روايت صحيحه، حالا بخوانيد از اولش در تهذيب و استبصار، البته اين ديگر من چون همين تازگی هم به نظرم ديشب هم يک توضيح داديم مرحوم شيخ طوسی زياد حديث دارد از صفار که منفرد است کس ديگر نقل نکرده اين حديث هم البته خود صفار بسيار مرد بزرگواری است آثارش هم، ليکن آثار صفار خيلی توی بعدها مثلاً تو بغداد دوم جا نيفتاد، اثر کلينی اصولاً آثار صفار من امروز يک توضيحی هم توی درس عرض کردم چون ما مکتب قم را از سال تقريباً دويست می­دانيم تا حدود چهار صد، سه صد و هشتاد و يک وفات است، صدوق ديگر ما بعد از صدوق از خاندان ايشان داريم از اهل علم آن­های که منتجب­الدين اسم آن­ها را برده، اما از شخصيت علمی خبر نداريم حالا می­گوييم چهار صد، آن وقت مرحوم صفار تقريباً بين به اصطلاح دويست و پنجا تا سه صد است يعنی ربع دوم، اگر دويست سال را چهار قسمت بکنيم ايشان در قسمت دوم است، و ايشان حتی توقيقاتی به حضرت عسکری دارند، نه حضرت هادی، به حضرت عسکری توقيعات دارند و بعد هم خودش کتاب و آثاری دارد که مشهورش همين الآن فعلاً بصائر الدرجات است، تقريباً می­شود گفت هنوز در قم در آن زمان سعی می­کردند در يک باب که يعنی بابش بکنند روايات را جمع بکنند ولو يک مقداری متفرقات باشد نه متفرق به آن معنی مثلاً تکرار باشد سندهايش بعضی­ها ضعيف باشد کانما مجموع روايات باب را در نظر می­گيرند حالا اين رواياتی را که ايشان آوره ايشان کتب فقهی هم دارند غير از بصائر الدرجات نمی­دانيم دقيق، حتماً شايد در کتاب خمس آورده ايشان، و مرحوم کلينی و مرحوم صدوق اين حديث را نقل نکردند اين شايد مؤيد آن مطلبی باشد که من عرض کردم که از حديث حکم ولايي فهميدند دقت کرديد حس نکردند که حديث ناظر به حکم اولی و حکم همه زمان­ها باشد ولو توش دارد فی کل عام، يک­جايي دارد فی کل عام، اولش دارد فی هذا عام، دارد بعدش ليکن احتمال می­دهيم، مسأله ديگر چون آقای بروجردی يعنی اسم آقای بروجردی را به اسم کتاب می­بريم جامع اين کتاب متأسفانه ملتفت نشده، می­خواهيد شما هم نگاه کنيد اشاره کنيد حديث شانزده و هفده، و هجده و نوزده همين باب، مربوط به اين است درست است متأسفانه ايشان با فاصله نقل کرده دقت کرديد، توجه نکرده بايد آن احاديث را در ذيل اين می­آورد توجه الآن من توضيح، لذا گفتيم حالا که وارد شديم، اولاً متن حديث را يک توضيحی بدهيم که اوضاع حديث چه است؟ و بعد وارد مثلاً بالجمله فرض کنيم مثلاً همين کلمات آقای خويي ديگر اکتفاء بکنيم چون ايشان کلمات صاحب مدارک را هم يک مقداری هم آورده و کلمات آقای همدانی آقای حاج آقا رضای همدانی هم ذکر کرده خود ايشان هم سعی کردند توجيهی، البته اين بحث حديث شناسی که من دارم الآن عرض می­کنم تا آن جای که من خبر دارم نمی­دانم در اين کتاب­ها نديدم که اصلاً توجه بکنند اين حديث يک دنباله­ای دارد می­گويم حتی اين آقا که جمع کرده خيلی عجيب هم هست اصلاً ملتفت نشده که حديث شماره شانزده تا نوزده که آخر باب است حديث نوزده آخرين حديث باب است بعد می­رود به تقدم و يأتی، بعد می­رود دنبال تقدم و يأتی ديگر باب تمام می­شود بعد می­رود اشارات به اصطلاح يک متن باب داريم يک اشارات داريم تقدم و يأتی بعد ايشان می­رود در اشارات پس من ديدم برای اين­که اين مطلب روشن بشود بعد هم مشکل باز اين است که آن چهارتا حديثی که شانزده و هفده و هجده و نوزده است عجيب اين است که با اين­که مصدرش يکی است راويش يکی، چون به درد اختلاف متن هم می­خورد متأسفانه در يک قسمت مهمش متن اختلاف دارد که من توضيحش را عرض می­کنم پس الآن اولاً حديث خوانده می­شود تا بعد برويم به سراغی،

س: چهارتا چيز دارد اين­جا سه­تا

س: اين،

ج: چاپ سی و يک جلدی، بعدش

10: 7

س: سال هزار و چهار صد و هفده و ديگر هزار و سه صد و هفتاد و پنج

س: چون چاپ هزار و سه صد و نود و هفت اصلاً سيزده­تا حديث بيشتر ندارد اين باب

س: کدام باب را پيدا کردی، باب وجوب الخمس عما يفضل

س: عن المؤنة کل سنة،

س: آری خب

ج: بعض وقت­ها چيز می­کند يا مثلاً تو تقدم و يأتی می­گذارد يا بعض وقت­ها باب­ها را جا به جا کرده احتمالاً نمی­دانم حالا اين،

س: هفده تمام می­شود بعد تقدم و يأتی­ها شروع می­شود، اين­جا که خراج

40: 7

است

س: سيزده

ج: آن­جا هم دارد خراج

44: 7

س: بلی خراج

47: 7

ادامه دارد همچنان بعد کافی نقل می­کند بعد تهذيب و استبصار نقل می­کند

س: اين چاپ

0: 8

س: آن پس نقصان دارد

س: بلی چون هزار و سه صد و نود و هفت قبل­تر است

س: اين قبل­تر است، تا سه صد و نود و هفتش قمری

ج: بيست سال قبل از اين است

س: بخوانم روايت را از تهذيب و استبصار نقل می­کند

ج: اين روايت را کافی و فقيه نياوردند حالا چرايش را هم نمی­دانيم، ما يکی کاری که انجام داديم اين است که خيلی از زوايایي که تاريک بوده روشن کرديم، گاهی از ما می­پرسند علت، می­گوييم فعلاً ما پديده را معرفی می­کنيم ريشه­يابی­اش برای ما مشکل است حالا شاخه را فعلاً داريم نشان می­دهيم ريشه کار چرا مرحوم کلينی و مرحوم شيخ صدوق هردو بزرگوار حديث را نياوردند، طبيعتاً احتمال دارد، از حديث حکم ولايي فهميدند حکم اولی نفهميدند اگر حکم ولايي فهميده باشند يک نکته­ای است آن وقت سه قسمت دارد بعدها اين­جا کافی دارد اين خيلی عجيب است بخش سوم حديث يک قسمت عجيب و غريب دارد نصف السدس دارد که به هيچ عددی نمی­خورد، يک دوازدهم نه به عشر می­خورد که در باب ذکات است نه به خمس می­خورد نه به نصف العشر می­خورد نصف السدس به هيچ بابی نمی­خورد،

24: 9

چندتا يک روايت هست که از امام هادی راجع به اين سؤال کردند که پدر شما فرمود نصف سدس اين نصف سدس يعنی چه؟ دقت کرديد آن وقت در اين­جا اين جواب امام هادی در چهار مصدر آمده هم تهذيب نقل کرده هم کافی نقل کرده عجيب اين است که صدوق هم نقل کرده،

س: شيخ صدوق

ج: و صدوق هم نقل خيلی موجز، صدوق خيلی دست و بالش را بريده تقريباً شايد پنج شش سطر است ايشان حديث را کرده دو سطر مثلاً خيلی مختصرش کرده، و از عجايب ديگر اين است که در همين تفسير عياشی موجود هم هست معلوم می­شود در تفسير همين قسمت اخير هست يک قسمت اول دارد، حالا من در وقت خواندن حديث سه بخشش می­کنيم بخش اول و دوم منفرداً شيخ طوسی، بخش سوم را که دارد باز شيخ طوسی از امام هادی نقل می­کند که آقا پدر شما اين جور فرمودند نصف سدس آن وقت آن­جا جواب داده امام سلام الله عليه البته چون دو نکته بوده يک نکته­اش اين است که نصف السدس است يک نکته­اش اين بوده فرمودند بعد مؤنه، سؤال می­کند مؤنه خودش مؤنه زمين، مؤنه مثلاً اهل و خاندانش امام سلام الله عليه می­فرمايند هرسه مؤنه يعنی به عبارت ديگر همچنان­که الآن هم در کتب فقهی می­نويسند بعد از مؤنه تحصيل ربح و تحصيل مال و بعد از مؤنه خودش و زن و بچه­اش و خاندانش چون دوتا مؤنه دارند يک مؤنه­ای که اصلاً اين ربح برای تحصيل ربح خرج کرده فرض کنيم دکان اجاره کرده، يک مؤنه هم دارند برای خودش که غذا خورده بچه­هايش لباس غذا ماشين مثلاً الآن روزگار ما تلويزيون يخچال الی آخره پس بنابراين اين روايت يکی از عجايب است يعنی روايت خيلی عجيب است و عرض کردم آقايان ما هم حالا خوشبختانه يا متأسفانه متعرض اين قسمتها نشدند تا آن­جای که من ديدم البته آقای خويي به نظرم به مناسبتی ذيلی در يک سندش را آورده، اما اين جوری که من عرض می­خواهم بکنم که کاملاً مقايسه آن ذيل هم بشود اين را ايشان ندارد، پس حالا شما بخوانيد پس اول، البته خود شيخ هم در زيادات آورده، البته عرض کردم يکی از مشکلاتی که ما در حديث داريم اين است که بعضی از احاديث رغم شهرتش فرض کنيد مثلاً شيخ نياورده با اين­که خيلی مشهور است مثل حديث رفع، رفع شش­تايي هم در کافی هست البته در اصول کافی، در فقيه هم هست در خصال هم هست، شيخ طوسی اصلاً حديث رفع را نياورده، مالايعلمون با متن مالايعلمون نياورده، مثل حديث من بلغ، حديث من بلغ در اصول کافی هست در ثواب الاعمال يا عقاب الاعمال شيخ صدوق هم هست شيخ طوسی اصلاً نياورده من بلغه شئ من الثواب، و الی آخره ديگر حالا،

س: اين هم از همان پديده­هاست که نمی­دانيد

ج: نمی­دانيم، شيخ طوسی ظاهرش اين طور است که به کتب صدوق کم مراجعه کرده، اين يک دو به کتاب کافی به اصولش مراجعه نکرده يا حالا نداشته يا مثلاً تصورش اين بوده که در فقه چيزی به درد بخوری ندارد و من دارم فقه می­نويسم ايشان از روضه و از اصول نقل نمی­کند احاديثی است که بعضياش مثلاً يک حديثی است از سکونی از طريق مشهور هم نيست در باب استطاعت در کافی آورده مرحوم شيخ طوسی در فقه آن را نقل نمی­کند آقايون در فقه مثل آقای خويي، ديگران حتی اخيراً خب متعرض شدند صاحب وسائل ليکن اين­ها از اصول کافی گرفتند، حديث رفع را مرحوم شيخ طوسی نقل نمی­کند آن وقت عکسش هم داريم گاهی احاديث معروف يعنی نه اين­که حالا مثلاً يک حديثی که محل اشکال است فرض کنيم حديث لاتنقض اليقين بالشک که به قول مرحوم نائينی توی اين رساله­ای تنبيه الملة می­نويسد که عجبا که اين علمای راجع به استصحاب چه بحث­های فراوانی کردند اما راجع به اداره جامعه و حکومت جامعه صحبت نکردند توی اين تنبيه المله دارد، اين بحث­های طولانی حديث لاتنقض را نه کلينی آورده نه شيخ صدوق اين قدر اين حديث مشهور است که حالا ما می­گوييم اصلاً تعجب آور است يعنی حديث را مرحوم کلينی واضح است مرحوم طوسی از کتاب حريز آورده و نسخه معروف کتاب حريز هم مال ابراهيم ابن هاشم در قم است ايشان از اين نسخه اصلاً نقل نمی­کند می­رود به حسين ابن سعيد از راه حسين ابن سعيد می­رود به حريز، حسين ابن سعيد عن حماد عن حريز به اين طريق می­رود به ايشان، و اين خيلی عجيب است نه کلينی البته کتاب حسين ابن سعيد پيش کلينی و شيخ صدوق هم بوده اضافه بر اين­که نسخه اصلی حريز هم بوده يعنی نسخه اصلی به اين معنی، نسخه­ای که معتمد پيش قمی­ها بود نسخه ابراهيم ابن هاشم آن هم موجود بوده يعنی مشکل خاصی نداشته ليکن عجيب است نه شيخ کلينی اين حديث را نقل می­کند و نه شيخ طوسی و عجب حديث شماره 2 زراره قلت و لم ذلک قال لانه کان علی يقين، به اصطلاح من طهارة نمی­دانم من چه؟ اين را شيخ کلينی هم نياورده شيخ صدوق در فقيه نياورده با همين سند مشهور شيخ صدوق در علل الشرايع آورده خيلی عجيب است، در علل الشرايع يعنی نشان می­دهد حديث موجود بوده ايشان آورده ديگر، شيخ طوسی از راه کتاب حسين ابن سعيد آورده همان کتابی که بعض شبهات هم مشکلات هم دارد،

س:

50: 15

مسلم می­گرفته شيخ طوسی بنايش بر اين بوده آنچه حديث مورد استدلال و مورد نياز است در احکام بايد بياورد و آن وقت می­گوييد چرا اين­ها را نياورده

ج: حالا عجيب اين است اعجب باز از آن اين است در بحث کتاب عده بحث استصحاب را دارد ايشان قائل به استصحاب هم هست البته استصحابی که متعارف بود آن زمان استصحاب در شبهات حکميه کليه بود آن به درد فقيه می­خورد، موضوعات خارجی طهارت مهارت نه، خب ايشان در باب در عده در بحث استصحاب استصحاب را قبول می­کند با اين استدلال که اين مطلب ثابت شده شک می­کنيم که مزيلش آمد يا نه؟ اصل عدمش است پس اين مطلب ثابت است يعنی به يک استدلالی که به اصطلاح الآن در اصول ما فوق العاده ضعيف است چون اصالة العدم اصل غير محرز است می­خواهيم استصحاب را ثابت کنيم که اصل محرز است، اصلی که از خودش قوی­تر است خب نمی­شود قاعدتاً و حديث لاتنقض را ايشان نقل نمی­کند عجيب است خيلی عجيب است بعدها هم حديث لاتنقض در کلمات فقهاء هم معروف نمی­شود موردش در شک در وضوء است آن حديث اول شک در وضوء شايد توی بحث وضوء چرا، اما تو بحث­های ديگر هم خب فرض کنيد اين ملک فلانی بوده شک می­کنيم استصحاب بقاء ملک خب هست ديگر جاری می­شود حالا چرا ايشان چرا اصحاب ما نياوردند هنوز البته من جهاتی را ذکر کردم نه اين­که اما واقعاً نکته فنی چه بوده؟ اين يکی از جاهای خيلی سخت است فقه و حديث ماست مثلاً اين حديث با اين طولانی با اين عرض و طول حدود يک صفحه بيشتر است شيخ طوسی منفرداً آورده نه کلينی آورده نه صدوق آورده، و انشاءالله می­خوانيم حالا متن حديث را من جدا می­کنم سه بخش دارد بخش سومش را يک روايت ديگری داري کسی به امام هادی می­نويسد راجع به اين بخش سوم اشکال می­کند آن را هم کلينی آورده هم صدوق آورده اين هم خيلی عجيب است، اين­جای که هست هم کلينی آورده هم صدوق آورده که می­خوانيم، من لذا امشب ديدم که می­خواهيم وارد بشويم اول خود حديث را بخوانيم چون متأسفانه در اين جامع الاحاديث که حديث را کامل آورده آن بخش ذيلش که اعتراض است آن را با فاصله آورده در اين باب دوازده حديث شماره دوازده خود حديث است حديث شانزده و هفده و هجده و نوزده مناقشه­ای است که در ذيل است يعنی ذيل آن حديث علی ابن مهزيار حضرت جواب می­فرمايند که مثلاً اگر ضيعه­ای دارد چيزی دارد بعد از مؤنه، يک مثلاً زمينی دارد، زمينی، ضيعه اصطلاحاً زمين کشاورزی نه باغ، اگر ضيعه­ای داشت بعد از به اصطالح مؤنه نصف السدس را بدهد که هيچ­جای ديگر هم نصف السدس نداريم يک دوازدهم نه به ذکات می­خورد

س: نه خمس

ج: نه به خمس می­خورد يک چيز عجيب و غريب نصف السدس يعنی يک دوازدهم، اين يک توقيعی دارد آن همدانی خدمت به حضرت هادی که پدر شما اين جور فرمودند آن وقت در آن­جا سؤال اين است که چه مؤنه­ای مؤنه خود شخص يا مؤنه زمين امام می­فرمايد مؤنه خود شخص، عيال شخص، زمين، همينی که الآن در کتب فقهی ما اين توقيعات امام هادی خيلی حالا اگر کار بشود يک کار عجيبيه يعنی واقعاً يک دنيای است از معارف اين توقيعاتی، ما تنها روايتی داريم که می­گويد هر وقت دلت خواست با ما ملاقات کنی، چشمت را بيبند ما را می­بيند اين مال امام هادی است توقيع خيلی عجيب است از توقيعات عجيبه امام هادی که به اصطلاح چشمت را بيبند می­بينی خيلی عجيب است توقيع عجيبی هم هست اين از،

س: سندش حاج آقا از نظر سندش کجا؟

ج: ببينيد توقيعات امام هادی خيلی­هايش سند مصطح ندارد چرا؟ چون استفتائات مثل استفتائات علماء، حالا شما ببينيد از آقای مثلاً گلپايگانی بپرسيد اين استفتاء که چاپ شده نوشته محمد مهدی فلان است می­گويد اين­ که است؟ می­گويي خب نمی­شناسيم، ديگر استفتاء کسی شناخته نمی­شود استفتائها،

س:

19: 20

ج: احسنتم عادتاً استفتاء­ها شناخته نمی­شود خيلی توقيع عجيبی است من تا حالا اين جور مضمون را جای ديگر نديدم که چشمت را بيبند می­بينی ما را خيلی عجيب است توقيع غريبی است يک توقيع از امام هادی در اين­جاست که آقا اين از پدر شما اين جور نقل شده آن­جا امام رفته رو مؤنه مؤنه خودش عيالش و مؤنه تحصيل است يعنی زمين برای زمين چه خرج می­کند الآن هم بنای علمای ما همين طور است توی فرض کنيم منهاج الصالحين نوشتند دوتا مؤنه يکی مؤنه خودش يکی هم مؤنه تحصيل ربح از آن­های که می­خواهد دکان دارد فلان دارد خرج دکان اين­ها را بايد خارج کند، يکی مؤنه تحصيل ربح خيلی عجيب است اين تو توقيع امام هادی آمده خيلی توقيعات امام هادی تأثيرگذار است به نحو عجيب يعنی يک شرحی خيلی قشنگی می­خواهد خيلی کار می­خواهد پس يکی جامع الاحاديث بايد اين شانزده و هفده و هجده و نوزده را بعد از دوازده می­­نوشت چون ذيل همان است توجه نکرده اين آقايونی هم که من ديدم يعنی آقای خويي را من ديدم ايشان هم نقل می­کند مناقشات اين حديث را چنين چيزی را ننوشته که اين ذيل کجاست اين ذيل چه است؟ اين ذيل را هم اين آقايون نديدم که متنبه شده باشند لذا برای اين فوائد گفتيم که اصل حديث کدام،

س:

43: 21

هم هست تو اين

ج: بلی، نه آن ذيل يکی است از چهارتا مصدر نقل می­کند آن ذيل را از کافی نقل می­کند از تهذيب نقل می­کند از فقيه نقل می­کند ذيل را خيلی عجيب است و از تفسير عياشی، آخرش هم تفسير عياشی، شماره نوزده از تفسير عياشی است، و از عجايب اين است که آن ذيل هم چون شما بحث متن داريد آن ذيل هم متنش مختلف است و من انشاءالله می­خواستم چون بحث متن هم بود، آن­جا هم يک به قولی،

س:

16: 22

ج: بلی نه، می­خواستم يک توضيحی بدهم که ما از اين جور اختلاف متن زياد داريم نمی­توانيم ضابطه­مندش بکنيم ديگر اين را بدانيم که زياد است اين را می­خواستم مثال بزنم که از اين جور مثلاً تهذيب يک جور نقل کرده کافی يک جور مصدر هم يکی است دو کلمه اين­جا هست آن­جا نيست اين از اين قبيل ما زياد داريم، اين را ديگر ما چندتا را سعی کرديم،

س: نمی­توانيم کارش بکنيم

ج: نه نمی­توانيم چيز بکنيم،

س:

42: 22

ج: نمی­توانيم می­خواستم اين را هم آن­جا يک توضيحی چون می­خواهيم يواش يواش بحث را هم جمع بکنيم، اين­که ديگر در آن­جا نمی­توانيم ضابطه بدهيم از اين قبيل داريم که قابل ضابطه نيست بايد خود متون يکی يکی بررسی بشود حالا بفرماييد اول حديث را بخوانيم،

س: منشأش اختلاف نسخ و اين­ها

ج: نمی­دانم نه اختلاف نسخ نيست اختلاف مصدر است نه نسخ يعنی در کافی يک جور است در تهذيب يک جور است،

س: محمد ابن الحسن الصفار عن احمد ابن محمد

ج: اين از آثار صفار است که عرض کردم،

س: جلدی؟

س: نه اين جامع الاحاديث است

س: اين جامع الاحاديث است

ج: جلد ده،

س: جلد ده صفحه 33 از تهذيب و استبصار نقل می­کند البته علی­رضا می­گويد در اين چاپی قبلی قبل از اين اين باب اين نوزده­تا حديث دارد می­گويد ايشان در آن باب دوازده سيزده­تا حديث دارد نمی­دانم کدام­هايش را انداخته،

س:

39: 23

اعتماد نيست، اگر چاپش بود می­توانستيم

س: نه جامع الاحاديث دوتا چاپ دارد

س: نه جامع الاحاديث را

ج: نه اين نود و هفت است اين چهار صد و هفده است بيست سال بين­شان فاصله است بين اين دو چاپ

س: آن­جا سيزده­تا روايت آورده اين­جا

ج: اين­جا نوزده­تا نمی­دانم حالا من هم نمی­فهمم

س: بيست و پنج جلد است کلاً

ج: بيست و شش­تا

س: چاپ

2: 24

بيست و پنج جلد است چاپی

ج: من دارم آن چاپ را هم دارم بيست و شش­تاست آن را هم دارم من

س: اين چاپ سی و يکی است،

ج: اين سی و يکی است اين چاپ سی و يک جلدی است

س:

10: 24

پس اين حديث در جلد هشت آمده دو جلد اختلاف دارد، جلد ده

ج: اما عدد باب نبايد عوض می­شد بابش بايد مثل هم باشد حالا فعلاً من نمی­دانم آن ديگر بر می­گرده، چون اين قسمت­های جامع الاحاديث آن قداست اول ندارد اولش مال آقای بروجردی به احترام ايشان حساب ديگری بهش باز می­کنيم ايشان چون خب خدا رحمتش کند خيلی زحمت کشيده رضوان الله عليه بفرماييد آقا،

س:

34: 24

از مرحوم صفار محمد ابن حسن صفار و محمد ابن محمد

ج: خيلی هم خوب است سند هيچ بحث ندارد،

س: و عبدالله ابن محمد

ج: اين دوتا برادر هستند عرض کردم هردو از اشعری­های قم هستند و احمد خيلی شخصيت بزرگی است و شخصيت سياسی هم هست اينی که می­گويند مثلاً غلات را از قم بيرون می­کرده اين اين طور نبوده چون احمد شخصيت سياسی بود سهل ابن زياد و احمدبرقی را از قم بيرون کرد، اين طور نبود که همه قمی­ها اين کار را بکنند، چون ايشان

س: معروف است که اين کار را می­کرده

ج: خب معروف است اساس ندارد بلی راجع به محمد ابن اورمه نوشتند که يک کسی را فرستادند که او را ترور بکند، ديد شب تا صبح نماز می­خواند ولش کرد گفت اهل غلو نيست اتهام به غلو پيدا کرده، کشتن ممکن است اما بيرون کردن ظاهراً قدرت سياسی می­خواهد،

س: از علائم غلو اين­که نماز نمی­خواندند

ج: يکی از علائم غلو مسلم اين است جزماً نه اين­که احتمالاً اصلاً عياشی حالا يک دفعه ديگر هم خوانديد عبارت را کشی می­گويد به عياشی راجع به چند نفر پرسيدم گفت اما فلانی متهم به غلو است من وقت نماز نبودم و ان الغلات يمتحنون فی اوقات الصلوات، نشنيده بوديد اين عين عبارت اين عبارت عياشی عبارت کشی يکی از بهترين عبارات رجالی ماست چون مثلاً راجع به ابن فضال شهادت عن حس می­دهد راجع به افراد عياشی چون رفته عراق شهادت عن حس می­دهد، نديده بوديد اين عبارت را می­خواهيد يکدفعه ديگر بياوريد آخر رجال کشی يک پنج شش صفحه مانده به آخر رجال کشی، ما ورد فی علی ابن حسن ابن فضال اين طوری دارد، سئلت

16: 26

از محمد ابن مسعود، بعد اسم می­برد مراد فلان فلان فلان اسم که می­برد سئلت

23: 26

س: در بعضی از اصطلاحات هست کسی که قائل به علم غيب امام بود هم غلات می­دانستند

ج: بلی اين خيلی مشکل است اين الآن اين تعريف اين متن کشی يکی از بهترين متون رجالی ماست فعلاً حالا بحث چون انشاءالله عرض خواهم کرد که گاهی اوقات اختلاف متن لازم نيست راجع به حديث باشد کتاب­های ديگر هم هست فرق نمی­کند اين طور نيست که راجع به حديث اين­که مثلاً اين متن چه بوده؟ اين آقا يک جور خوانده آن آقا يک جور خوانده يا اين آقا يک جور نقل کرده، مثلاً همين متن کتاب مغنی، مال قاضی عبدالجبار خب کتاب معروفی است ديگر مغنی اين جلد بيستش در امامت است، بيست مثلی که خودش رسماً شماره­گذاريش هفده است شانزده است بعضی­هايش دوتاست

س: بيست­تا چاپ شده هفده

ج: هفده دوتاست

س: جزئش است، جزء دوتاست

ج: بعضياش دوتاست عدداً بيست­تاست عدداً ام شماره گذاری مثلاً هفده­تا يا هجده

س: سه جلدش مفقود است

ج: يا هفده­تايش به دست آمده آن وقت مرحوم سيدمرتضی کتاب ايشان را کلمه به کلمه نقل کرده همين از شافعی ديگر از شافعی نقد المغنی است الآن عباراتی که ايشان از مغنی نقل می­کند با مغنی که اهل سنت چاپ کردند فرق دارد،

س: بلی اين عبارت را آوردم جلد دو و اما محمد ابن احمد

46: 27

همدان

ج: از اولش بخوان ما ورد فی فلان سئلت

50: 27

حالا بخوان ديگر بعد ديگر من هم يک کمی استراحت می­کنم

س: جلد دوی رجال کشی، صفحه 812

ج: چاپ دو جلدی و الا در آن چاپ معروف همان يک جلدی است چاپ آقای مصطفوی يک جلد است،

س: شماره 1014 قال ابوعمر سئلت ابالنصر محمد

ج: ابوعمر خود کشی است

س: محمد ابن منصور عن جميع هولاء فقال اما علی ابن حسن ابن علی ابن فضال

ج: خيلی تعبير عجيب،

س: من لقيتم فی العراق و ناحية خراسان افقه و لا افصح من علی ابن الحسن بالکوفه و لم يکن کتاب عن الائمه عليهم السلام من کل صنف الا و قد کان عنده

ج: خيلی عجيب است

س: کان احفظ الناس غير ان

32: 28

يقول بعبدالله ابن جعفر ثم بابی الحسن موسی عليه السلام و کان من الثقات و ذکر همان طور فلان

ج: خيلی اين عبارت خيلی لطيفه است چون يکی يکی اين معلوم می­شود محمد ابن مسعود چقدر دقيق است بخوان کلش اين، ما اين جور عبارت رجالی کم داريم کلاً حالا خلاصه­اش می­خواستم اين را بگويم اين جور عبارت رجالی که اين طور دقيق توصيف بکند خيلی کم داريم اين در رجال کشی،

س: اين عظمتش پس فتحی بوده

ج: بلی آقا

س: می­گويد با اين عظمتش فتحی بوده

ج: بلی، عرض کردم من اين طور فهميدم به لحاظ علمی بر پدرش هم مقدم است اين نکته را هم گفتيم پدرش به لحاظ معنوی برايش مقدم است پدرش هم گفتند احتمالاً آخر برگشته از فتحيه، اما روايات پدرش تو قم معروف است روايات ايشان معروف نيست شهرت ايشان به کتاب تهذيب است ابن فضال­های که تهذيب می­آورد، غالباً منفرد است اصلاً ابن فضال پسر تو قم مطرح نيست کلينی زياد می­آورد از ابن، مراد پدر است از ابن فضال پسر خيلی کم می­آورد صدوق خيلی کم می­آورد با اين­که واضح است از عبارت علمياً بر پدر مقدم است معنوياً پدر مقدم است دارد که نماز در صحری می­خواند، وحوش تأنس اليه، اصلاً وحوش می­آمدند دور و بروش جمع می­شوند يا حتی مثلاً دزدهايي،

54: 29

در آن­جا مراد همين دزدها و تروريست­ها به قول امروزی­ها داعشی­ها تروريست­ها که می­آيند تا اين را می­بينند فرار می­کنند تا می­بينند مشغول نماز است ابن فضال پدر اصلاً فرار می­کنند اين چهره معنويش خيلی عالی است اما پسر خيلی فوق العاده، بعد بخوانيد بعد از ابن فضال،

س: و ذکر ان احمد ابن الحسن کان فتحياً ايضا و اما عبدالله ابن محمد ابن خالص طيالسی فما علمت الا خيراً

ج: خيِّراً

س: خيِّراً ثقةً و اما القاسم ابن الهاشم فرأيته فاضلاً خيّراً و کان يروی عن الحسن ابن محبوب و اما محمد ابن احمد ابن و هو

35: 30

کوفی فقيه ثقة خيّر و اما علی ابن عبدالله ابن مروان فان القوم يعنی الغلات

ج: يمتحنون فی اوقات الصلوات،

س: يمتحن البته چاپ شده

ج: ای يمتحنون

س: يمتحن فی اوقات الصلوات و لم احضره فی وقت صلاة و لم اسمع فيه الا خيراً

ج: خيلی عجيب است، می­گويد بد نمی­گفتند اما من خودم نديدم که وقت نماز چه کار می­کند خيلی اين تعبير لطيف است فان الغلات فان القوم يمتحنون فی اوقات الصلوات اين­که فرموديد بفرماييد بعديش هم می­گويد،

س: خير يعنی چه حاج آقا

ج: بلی آقا

س: خير يعنی چه؟

ج: آدم خوبی است آدم حسابی يعنی عادل آدم عدلی است کارهای خوب،

س:

19: 31

معاصر

س: نيست بذل و بخشيش مالی منظور نيست

ج: نه بابا خيرات نه،

س: خير هم می­گويند مثلاً گاهی عرب­ها وصف خير می­گويند فلان الخير

ج: می­گويند به نحو اضافه، و الا خيّر مراد است بفرماييد بعديش را هم بخوان ديگر حالا هم تمام شد،

س: لم اسمع فيه الا خير،

ج: اين­جا خيراً است اين­جا خيّر نيست بفرماييد

س: بلی

ج: و اما

س: و اما ابراهيم ابن محمد ابن فارس فهو فی نفسه لابأس به و ليکن بعض من يرويه عنه و اما محمد ابن يزداد راضی فلابأس به، و اما ابويعقوب اسحاق ابن محمد البصری

ج: اين زياد دارد، تو کشی از اين اسحاق ابن محمد بصری زياد ابويعقوب، فاما اسحاق ابن، ابويعقوب اسحاق ابن محمد بصری،

س: بلی

ج: همين محمد ابن يزداد هم تو کشی است از جای ديگر ما نداريم خيلی عجيب است چهره­های را ايشان می­آيد قشنگ يکی يکی توصيف می­کند،

س: فلابأس به و اما ابويعقوب اسحاق ابن محمد البصری فانه کان غالباً و سرت اليه الی البغداد لاکتب عنه فسئلت کتاباً عن

26: 32

فاخرج الیّ من احاديث مفضل ابن عمر فی التفويض و لم ارغب فيه

ج: عجيب است

س: فاخرج الیّ احاديث

35: 32

من الثقات و رأيته مولعاً بالحمامات

ج: کفتر باز بود خيلی علاقه به کفتر دارد

س: حمامات

س: مراعيش

ج: اين­های که می­گويند که پر به پايشان دارند و خيلی دنبال­شان يک جوری خاص است بهش می­گويند الحمام المرع الحمامات المرعشه، مرعشه،

س: سنی­ها پشت سر اين­ها نماز نمی­خوانند

ج: می­گويد بعد ديدم اين کفتر باز هم هست خيلی توصيف­های دقيقی دارد انصافاً مولعاً و بعد می­گويد اضافه بر او حديث نقل می­کرد در فضل نگهداشتن کفتر،

س: يروی فی فضل

13: 33

احاديث

ج: تازه اضافه بر او رواياتی در فضيلت نگهداری کفتر نقل می­کند،

س: فهو احفظ من لقيت،

ج: خيلی دقيق است، اين عبارت از

س: باز نوشته احفظه

ج: انصافاً ما شايد در کل کتاب کشی، چند دفعه تا حالا شنيدم ديگر هم گفتيم خوانده شده مثل اين عبارت نديدم خيلی لطيف است، معلوم می­شود اين محمد ابن مسعود خيلی دقيق است انصافاً بينی و بين الله به اين دقت اين چهره­ها را ترسيم کرده، حتی نجاشی هم ما نداريم به اين دقت افراد را چون خودش رفته ديده با ايشان صحبت کرده، يکی يکی اين­ها را بيان بکند خب بفرماييد آقا،

س: که هست حاج آقا؟

ج: که آقا؟

س: محمد ابن مسعود

ج: عياشی ديگر

س: از خود عياشی

ج: خود عياشی کشی از عياشی نقل می­کند می­گويد ازش پرسيدم ايشان راجع به اين چند نفر اين­ها را يکی يکی ترسيم خيلی قشنگ بود انصافاً خيلی دقيق چهره­ها را بيان می­کند،

س: اين دوتا برادر نقل می­کنند عن علی ابن مهزيار، عرض کردم اين دوتا برادر بسيار بزرگوار هستند و هردو برادر از عوامل انتقال ميراث­ها به قم هستند فرق­شان فقط اين است احمد فوق العاده مشهور است ثقه است فقيه است جليل القدر است عبدالله به آن درجه نيست توثيق چندانی هم نشده ليکن شواهد نشان می­دهد که ميراث­های ايشان هم مقبول بوده در قم عبدالله ابن محمد ابن اشعری، عبدالله ابن محمد ابن عيسی اشعری ايشان هم بد نيست خوب نيست اما به برادرش احمد نمی­رسد،

س: تحت الشعاع برادرش است،

ج: تحت الشعاع و برادرش جهات سياسی هم داشته، اين بيرون سهل ابن زياد به خاطر نيروی سياسی است که ايشان احمد داشته اين طور نبوده که قمی­ها هر کسی غالی باشد بيرون می­کردند، يک چيزی مشهور شده اصل ندارد، آن وقت راجع به،

س: اخراج هرکسی را که خارج می­کرد،

ج: دو نفر نوشتند، محمد ابن احمدبرقی را که بعد آن را برگرداند اما سهل را بر نگرداند سهل تهرانی بود ديگر مال ری بود مال تهران بود ايشان ديگر اين­ را خارج کرد به عنوان اين­که ايشان از غلات است، در نجاشی دارد، شهد عليه ابوجعفر بالکذب و الغلو و اخرجه من قم، ظاهراً کذب هم کذب غلوی باشد بلی ايشان به غلو سياسی متهم است انصافاً، احمد به خاطر غلو ايشان را و کذب هم توضيح دادم مراد از کذب يعنی قواعد تحديث را مراعات نمی­کرد، اين مراعات نکردن قواعد تحديث خيلی مهم بود و دروغ نبود، حالا احمد تعبير به دروغ کرده دروغ نبود نجاشی اين جور می­گويد سهل ابن زياد ابوسعيد الآدمی کان ضعيفاً فی الحديث، غير معتمد عليه فيه، اعتماد به خودش نمی­شود کرد بايد با قرائن جورش بکنيم درستش بکنيم و ضعيف فی الحديث ديگر مشهور است ديگر تضعيف نيست کان ضعيفاً تضعيف است، ضعيفاً فی الحديث تضعيف نيست چون مراد از ضعيف فی الحديث يعنی قواعد تحديثش ضعيف است، مثلاً فرض کنيد ايشان چون کاملاً واضح است سهل هم رفته کوفه، آثار کوفه را آورده به قم، سهل شأنش اين است اصولاً سهل از امام نقل نمی­کند خود احمد هم رفته کوفه آثار را آورده به قم، احمد عقيده­اش حالا من تفسير من البته، عقيده­اش اين است که سهل مثلاً اين­که می­گويد کتاب وشاء يا کتاب حسن ابن

45: 36

اين­ کتاب­های است که از بازار خريده اينی که می­گويد عن الوشاء به نحو وجاده است قرائت و سماع نبوده حتی اجازه مثلاً، و اين را اين­ها کذب می­دانستند چون می­گفتند اگر اتصال به او نباشد شما حق نداريد عن به کار ببريد اين يک مبنی، يک مبنی هم عده­ای می­گفتند نه اشکال ندارد ما که نگفتيم سمعته، نگفتيم قرئت عليه گفتيم عن فلان، به عبارت اخری همين مطلب معروف، عنعن تساوق الاتصال يا عنعن اعم از اتصال اين مبنای حديثی است، اين کذب نيست دقت کرديد آن می­آيد می­گويد ايشان مراعات نکرده وقتی می­گويد عن فلان، اين به نحو عنعن می­گويد اين کتبی است که، مثل محمد ابن سنان می­گويد هر حديثی که

36: 37

انما من کتب اشتريتها من السوق اين طور می­گويند آخر عمرش اين طور گفت دقت کرديد اين در حقيقت مرحوم نجاشی، لذا شيخ هم اين عبارت احمد را نقل نکرده فقط نجاشی نقل می­کند،

س: اگر اين جور بوده بهش دروغ بگويند خوب است

ج: بلی آقا؟

س: واقعاً روايت همين که از بازار خريده به آن اعتماد می­کرده اين خيلی

ج: بد است، خب احمد خيلی دقيق است هر قدر او متساهل است چون دارد که رفتيم پيش وشاء گفتم کتاب ابان به من داد، شب بود گفت که ببر حالا کاروانی که از اين­جای که از اين صاحب­خانه­ای که هستی صبح بيا از من بشنو، گفتم نمی­شود من چون می­روم ممکن است من امشب بميرم همراهان من خيال کنند اين کتاب را از تو شنيدم از من نقل بکنند،

س: دارد

ج: بلی خب اين، اين دقت با آن تساهل همين می­شود اخرجه من قم می­شود اين دوتا باهم دوتا طوفان درست می­کند ديگر دوتا هوای مخالف کسی که می­گويد آقا من تا نشنوم نمی­گيرم کتاب را هم نمی­گيرم: انی اخاف الحدثان می­ترسم بميرم و اين­ها خيال کنند کتاب را از تو آوردم از تو شنيدم بروند از من نقل بکنند و اين مشکل درست می­کنند اين را می­گذارم فردا می­آيم هم می­شنوم هم می­گيرم کتاب را و الا الآن نمی­گيرم، خب اين دقت است ديگر واقعاً بينی و بين الله ما شواهد ديگر هم داريم بر اين­که اضافه بر اين دقت احتمال می­دهيم ايشان جنبه­ای گزينشی هم داشته چون خودش فقيه بوده، يعنی احتمال می­دهيم مثلاً عبدالله که خيلی آشنايي به ايشان حتی مثلاً ابراهيم ابن هاشم، ظاهراً اين علی، ابداعات خود بنده است کسی نگفته حدسيات خودم است مثلاً ابراهيم ابن هاشم، هرچه او بوده همان را نقل می­کند در آن درجه از فقاهت نبوده گزينش بکند يا حديث شناس بزرگی باشد مثلاً کتاب حريز، سه­صدتا حديث بوده نقل کرده، اما احمد اگر می­خواسته نقل بکند مثلاً ممکن بوده پنجاتايش را نقل بکنند، آن­های را که قبول دقت می­کنيد اين را هم چون به ذهن بنده آمده عرض می­کنم جای نديدم از استادی هم نشنيدم جای هم نديديم نه در کتابی ديديم نه از کسی شنيديم لذا اين­ها به نظر ما در نقل، مثل احمد ابن حنبل از بعض مشايخ شايد ده هزار حديث شنيده اما بعدها ازش صدتا را نقل می­کند، چرا؟ چون مقايسه می­کردند متون را با همديگر، می­ديدند يا در آن بقيه يا خللی هست يا شبهه­ای است کذا است، آن­ها را ديگر نقل نمی­کردند، احمد بلی آقا، احمد به نظر من گزينشی برخورد می­کند، اين سر اين­که قمی­ها رو ايشان مثالاً ايشان کتب محمد ابن سنان را گرفته، خب محمد ابن سنان، اما ظاهراً آن احاديث درستش قم آورده آن­ها را انتخاب کرده لذا آنچه که لذا مرحوم کلينی از احمد از محمد ابن سنان نقل می­کند چرا؟ چون احمد گزينشی برخورد کرد عبدالله برادرش معلوم نيست ابراهيم ابن هاشم معلوم نيست محمد ابن خالد، اين­ها ميراث­های عراق آورده اين­ها معلوم نيست گزينشی اين­ها عمل کرده اين­ها ظاهراً نقلوا ما وجدوا هرچه بوده آوردند، دروغ هم نگفتند اين کتاب بوده ورداشتند آوردند، اما ايشان نه کتابی که دويست­تا حديث داشته ممکن است پانزده­تايش را نقل کرده شواهد و قرائن و مقابله با نسخ و مقابله با کتاب­های ديگر و مقابله با فتوای اصحاب و تلقی اصحاب شواهد قرآن و سنت غرض يک غربالی غربله­ای کرده، بفرماييد آقا

س: قال کتب اليه ابوجعفر عليه الصلاة و السلام و قرئت انا کتاب

ج: اين خيلی عجيب است اين­جا هم حالا صفار يا اشتباه کرده يا شيخ رحمه الله چون بايد بگويد قالا و قرئنا چون از دو نفر دارد نقل می­کند، دقت کنيد

س: منتهی عن علی ابن مهزيار قال علی ابن مهزيار

ج: خب و قرئت قرئت که يعنی؟ خود احمد ديگر می­گويد من خواندم

س: نه ديگر علی ابن مهزيار قال کتبت اليه کتب اليه ابوجعفر

ج: الیه، و قرئت اگر خودش باشد بازهم نقل است،

س: بلی نقل است ديگر علی ابن مهزيار

ج: نه اين­که فايده ندارد،

س: و قرئت انا يعنی باز علی ابن مهزيار می­گويد

ج: اگر اين باشد که فايده ندارد چون آن اولش هم نقل است قال علی ابن مهزيار، کتب اليّ ابوجعفر

س: کتب اليه،

ج: قال کتب اليه ابوجعفر بايد بگويد و قرئنا الکتاب

س: خب قرئنا در جاهای ديگر دارد، ولی اين­جا قرئت انا کتاب

ج: چون اگر بگويد قرئت من خواندم مثل بقيه کلامش ديگر نکته خاصی ندارد قرائت، حتماً چون وکيل حضرت بوده باز قرائت کتاب هم کرده اين قرئت می­خواهد يک تأکيد بکند که درست است تأکيد اگر می­خواهد بشود بايد قرئنا باشد،

س: می­گويد کتب اليه ابوجعفر و قرئت انا کتابه اليه،

ج: انا اين انا که است؟ بايد بگويد و قرئنا اين قرئت انا نبوده و قرئنا کتابه اليه،

س: چرا قرئنا

س: کتبت

ج: کتب اليه

س: کتب اليه ابوجعفر

ج:

38: 42

اصلاً ببينيد

س: بلی ديگر

ج: بايد بگويد قالا کتب اليه ابوجعفر

س: قرئنا را درست می­شود گفت

ج: بلی

س: چون آن قال ابو

ج: علی ابن مهزيار کتب اليه نمی­شود که

س: اين­جا ضميری

ج: ديگر بايد توجيه نکنيد عبارت را صاف برويم جلو خيلی

س:

3: 43

ج: قر و قاطی­اش نکنيم بگوييم قالا بوده و قرئت انا نيست و قرئنا کتاب، دقت فرموديد قرئت انا قرئنا بوده

س: بايد می­گفت کتب الیّ ابوجعفر

ج: اليه بايد باشد

س: اگر علی ابن مهزيار

ج: اگر علی ابن مهزيار، کتب اليه يعنی کتب الی علی ابن مهزيار

س: بگوييم حسن گفت که فلانی بهش نامه نوشته، بهش يعنی ضمير غايب،

ج: بايد می­گفت الیّ بايد قاعدتاً الیّ ببين حالا مثلاً يک جوری علی ای حال عادتاً بايد دوتا باشند

س: بسيار خوب اين هم متنی

ج: بلی ديگر اين هم من چون ديگر، من در درس هم آقايون می­دانند خيلی متون را کلمه به کلمه می­روم جلو رو کلمه کلمه حساب می­کنم چون در، چون بحث ما متن است و انصافاً در اين جهت خيلی در حوزه­های ما تساهل شده می­خواهيم تساهل چند هزار ساله را برطرفش بکنيم و دقت بيش از اندازه، مثل همين کار مرحوم احمداشعری خب اسم بنده هم احمد است ديگر، کار معروف احمد اشعری،

س: قرئت انا خيلی رايج نيست چون اين­جا جای تأکيد نيست احتمال قرئنا باشد

س: خود عبارت تهذيب در مورد حسن صفار

س: نه اتفاقاً می­خواهد بگويد من خودم هم خواندم من خودم خواندم

ج: بعيد است

س: چون دارد اين­که يدل علی هذا ما رواه محمد ابن حسن صفار عن فلان عن فلان قال کتب اليه، اين قال ظاهراً محمد ابن حسن صفار باشد

ج: بعيد است از آن­ها نوشته قالا قالا، نه بعيد است

س: نه اين حالا اين را نه اين رايج است می­گويند قال

ج: از خودش تعبير می­کند مجهول بياورد الی فلان

س: علی هذا ما رواه محمد ابن حسن صفار عن فلان عن فلان قال کتب اليه ابوجعفر و قرئت انا کتابه اليه،

ج: بعيد است مراد صفار باشد خيلی بعيد است احتمال دارد اما خيلی بعيد است،

س: چون اين در استبصار هم همان است يعنی خيلی غلط عجيبی است

ج: بلی غلط عجيب است

س: تو استبصار هم همين چاپ شده، قال و قرئت اين هست

ج: ظاهراً مراد ظاهراً اين است که احمد و برادرش ديدند کتاب را قرئت ظاهرش اين است مراد تأکيد است چون خود علی ابن مهزيار که وکيل است اگر می­خواستند به خبر او اکتفاء بکنند ديگر قرئت نمی­خواست ديگر خودش گفت ديگر اين­که قرئت از باب تأکيد است برای اين­که درست است کتب اليه و قرئنا کتابه اليه بخطه ما خودمان هم خوانديم اضافه بر اين­که ايشان گفت ما خودمان هم ديديم اين را ظاهراً بايد اين طور باشد ظاهراً حالا،

س: احتمالی که صفار باشد خيلی ضعيف است

ج: خيلی ضعيف بعيده خيلی بعيد است

س: دارد علی ابن مهزيار نمی­شود قال را بگوييم

ج: بلی بلی به آن يکی بخورد بفرماييد آقا

س: کتب اليه ابوجعفر و قرئت انا کتابه اليه فی طريق مکه

ج: قرئت هم اين طريق مکه متعلق به قرائت است در راه مکه که بودم نامه را من ديدم اين نامه را اين واضح است طريق مکه مال نامه است نه مال ابوجعفر، مال نوشتن ابوجعفر نيست مال قرائت است،

س: قال ان الذی اوجبت فی سنتی هذه و هذه سنة عشرين و مأتين فقط

ج: خيلی عجيب، اين خب واضح است حکم ولايي است ديگر فقط که واضح است حکم ولايي است فقط در امسال،

س: اوجبت

ج: بلی اوجبت، آقای خويي می­گويند چون در امسال ايشان فوت کردند موت ايشان در همين سال است شايد آن نکته­اش به خاطر اين بوده که اين مطلب فقط مال همان سال فوت است مثلاً و چون بعدش هم يک عبارتی دارد، که اکره تفسيره

س: لمعنی من المعانی اکره تفسير المعنی کله او يا کلِه خوفاً من الانتشار و سافسر لک بعده

ج: می­خواهد بگويد يعنی چون می­دانستند موت­شان امسال است لذا مثلاً توضيح کافی ندادند و می­دانستند فقط مال همان سال است اين کلمه و فی سنة هذه فقط واضح است که حکم ولايي است کاملاً واضح است بفرماييد

س: انشاءالله تعالی سافسر لک بعضه انشاءالله تعالی ان موالی اسئل الله

ج: ان موالیَّ اسئل الله صلاحهم

س: اسئل­الله صلاحهم او بعضهم قصروا فيما يجب عليهم فعلمت ذلک فاحببت ان اطهرهم و اذکيهم بما فعلت

ج: اذکيَهم

س: اذکيَهم بما فعلت فی عامی هذا

ج: من يک برنامه­ای امثال گذاشتم برای تطهير اين­ها تطهير بيشتر به ذکات می­خورد خذ من اموالهم صدقة تطهرهم بها و تذکيهم،

س: بمافعلت فی عامی هذا من امر الخمس قال الله تعالی خذ من اموالهم صدقة،

ج: آيه صدقه را می­خواند اما خمس می­گويند ظاهرش اين است يک نوع به اصطلاح حکم ولايي است و الا معنی ندارد که آيه صدقه را بخواند بعد حکم خمس را بگويد،

س: قرآن صدقه را به خمس هم به خمس و ذکات هردو تعلق

ج: معلوم نيست گفته شده، نه معلوم نيست نه، اصولاً صدقه جزو بيت­المال است خمس اصلاً جزو بيت­المال نيست البته در اين،

س: خذ من اموالهم صدقه تطهرهم شامل همه اموالی که

ج: نه نمی­شود

س: واجبات مالی می­شود

ج: نه نمی­شود

س: و لذا

ج: نه اولاً خمس خمس به حسب ظاهر که پيغمبر از سال دوم گرفتند از ماه رمضان سال دوم، حالا اهل سنت نوشتند بعد از ماه، چون بعد در ماه رمضان سال دوم است اولين خمس را يکی از صحابه مغازی وادی دارد که پيغمبر يکی را فرستادند برود مثلاً يک شبی خونی به يک منطقه نزديک مدينه بزند می­گويد سه صد چهار صدتا گوسفند گيرم آمد و ما در جاهليت ربع را می­داديم به حاکم، مرباع ربع را مرباع می­گفتند من خمس را بردم برای رسول­الله يعنی متعارف اين بود بيست، بيست و پنج درصد من بيست درصد بردم اين توی ماه شعبان سال دوم است توی ماه رمضان آيه خمس نازل شد اين آيه خمس تو ماه رمضان تو قصه بدر است، توی مصادر اهل سنت نوشتند که بعد غزوه بعدی رسول­الله

16: 49

مثلاً من جای ديده بودم بعد هم گشتم پيدا نکردم، اما يقين دارم جای ديدم که همان مال جنگ بدر را هم پيغمبر تخميس کردند و غنائم جنگی بعد صد هزار درهم، بزرگترين جنگ جنگ بدر بود ديگر، صد هزار درهم بود که بيست هزار درهم را خودشان برداشتند بقيه را بين به اصطلاح مجاهدين و رزمنده­ها تقسيم کردند اما غالباً نوشتند اهل سنتی که من ديدم نه غزوه بعدی را تقسيم کردند،

س: حنين زياد معروف است

ج: اذ اعجبتکم کثرتکم آن هيچ، حنين به اصطلاح طائف بود

س:

40: 49

ج: بلی طائف بود آخر طائف بود و آن در حنين بود که به ابوسفيان پول زيادی هم دادند

س: و اعتراض شد

ج: که سر و صدا شد اعدل يا محمد، اعتراض کردند آن مال قصه ابوسفيان است بفرماييد

س: قال الله تعالی خذ من اموالهم صدقه

ج: اين آيه با شواهد موجود سال هشتم است خمس سال دوم است اصلاً با همديگر نمی­خورد بفرماييد

س: خذ من اموالهم صدقه

ج: اين آيه اصولاً بعد از آيه­ای سه نفری است که جهاد نرفتند و علی الثلاثة الذين خلفوا حتی اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت بعد خذ من اموال و لذا هم بعضی­ها احتمال دادند خذ من اموالهم اموال اين سه نفر، کتاب الله عليهم از اموال اين­ها بگير، به هر حال اين آيه بعد از آن قصه است آن قصه هم سال هشتم است،

س: گفتم ألم يعلم ان الله و يقبل التوبه عن عباده

ج: عباده

س: بعد می­فرمايد خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تذکيهم بها و صلّ عليهم ان صلاتک سکن لهم والله سميع عليم الم يعلم ان الله يقبل التوبه عن عباده و يأخذ صدقات و ان الله هو التواب الرحيم و قل اعملوا فيری الله عملکم و رسوله

ج: و المؤمنون

س: نه ديگر، سيری الله عمله و رسوله

ج: رسول الله ديگر

س: شاهد شد انه

ج: بلی

س: دوتا شاهد داريم و ستردون الی عالم الغيب و الشهادة فينأکم بما کنتم تعملون بعد می­فرمايد و لم اجب ذلک عليهم فی کل عام و لا اجب عليهم الا الذکاة، التی فرضها الله عليهم و انما اوجبت عليهم الخمس فی سنتی هذه فی الذهب و الفضه التی

ج: با اين­که در ذهب يکی از اشکالات همين است که در ذهب و فضه ذکات است خمس نيست آقای خويي می­گويد احتمال دارد که اين چيز باشد به اصطلاح ذهب و فضه­ای که جزو ارباح مکاسب است يعنی جزو ربح است خود ذهب و فضه، خلاف ظاهر است ظاهراً يک نوع حکم ولايي است خود آقای خويي هم ظاهراً مرادشان اين است حالا بعد چون به خاطر اين اهميت اين مسأله گفتيم لا اقل کتاب آقای خويي هم خوانده بشود حالا يا امشب يا فردا شب امشب که ديگر ظاهراً نمی­رسيم،

س: قد حال عليه الحول،

ج: حال عليه الحول ذهب و فضه ذکات است،

س: با ذکات می­سازد ديگر

ج: بلی با ذکات است اين معلوم می­شود که امام يک حکم ولائی کردند برای آن سال که خمس بگيرند اين ربطی به آن ذکات ندارد و لذا گفت ذکات عليهم فی کل عام، آنی که من امسال می­گيرم استنثاءً امسال فقط مسأله خمس است حالا چرا؟ امام نمی­خواستند اين مطلب مشهور شود، اگر نوشته می­شد و گفته می­شد می­گفتند شيعيان دارند خراج را جمع می­کنند برای ابی جعفر جواد همان طوری که به موسی ابن جعفر گفتند ديگر يجبی اليه خليفتان يجبی اليهم الخراج خدا رحمت کند آقای حاج شخ علی قزوينی شوخی می­کرد می­گفت نگفتند به هارون که موسی ابن جعفر فقه و اصول درس می­گويد گفتند پول جمع می­شود مشکل سر پول بود درس فقه و اصول خيلی مشکل درست نمی­کرد آن­که مشکل درست می­کرد پول جمع کرد حالا از عجايب اين است يک نفری می­آيد پيش هارون شهادت می­دهد که من از موسی ابن جعفر سی هزار درهم می­خواستم فرض کن ايشان برای من سی هزار درهم بصری آورد، من گفتم نمی­خواهم بعد سی هزار درهم فرض کنيم بغدادی آورده بود نوشته من فراموش کردم مثلاً گفتند نمی­خواهم بعد سی هزار درهم مدنی آورد قبول کردم خب اين کلش می­شود نود هزار، هارونی که مليون­ها که با حساب درهم ملياردها داشت می­خواست بگويد اين آقا چرا نود هزار درهم پيشش بود پولی، مثلی اين­که دلار بياورند بعد دينار عراق بياورند بعد پول فلان بياورند چند جور پول آوردند پس معلوم می­شود که خراج، شايد حضرت بخواهد بگويند که اين يک نکته­ خاصی است که نمی­توانم الآن توضيح بدهم يک مشکلی شايد و الا ايشان که داماد خليفه بودند ايشان که به حسب ظاهر که داماد خليفه بودند شايد يک نکته خاصی بود حالا اين، من فکر می­کنم يک نکته­ای خاصی اين­که هی اصرار دارد امسال فقط و هرسال نيست اين يک نوع حکم ولايي است اين نبايد با ادله ديگر مقايسه بکنيم، حرف من اين است،

س: آن خليفه پدر سوخته بهش هيچی نمی­داد،

ج: بلی

س: اخبار، گاهی هم بد جوری کتک بهش زده

ج: گفتند يعنی با شمشير زده ايشان را بلی بفرماييد آقا

س: بعد می­فرمايد که و لا، بلی و لم اجب ذلک عليهم فی متاع و لا آنية و لا دواب و لا خدم و لاربح ربحه فی تجارة و لا ضيعة،

ج: خيلی عجيب است اين­ها همه خيلی­هايش خمس دارد اصلاً

س: و سافسر لک امرها تخفيفاً منی عن موالیّ و منّا

ج: اين تخفيفاً ظاهراً اسقاط خمس از اين موارد است، ربح و اين­ها اسقاط خمس از اين­ها، امسال نمی­خواهد از ارباح­شان خمس بدهند از اين­های که من دارم می­گويم خمس بدهند،

س: بازهم می­گويد سافسر لک امرها

ج: باز اين

س: تخفيقاً،

ج: اگر اين شد ديگر اين روايت را نبايد خيلی بحث کرد،

س:

3: 55

ج: احسن، تمام بحث­های که ما به قول از ديشب شروع کرديم اين­ها احکام ولايي است اين­ها را با احکام اوليه نبايد، اين­ها مشکل­شان با احکام اوليه نگاه کردند،

س: تأکيد می­کند سافسر لک

ج: اين يک حکم ولايي خاصی است مال سال دويست و بيست، ديگر احتمال هم می­دهيم که مرحوم کلينی و مرحوم صدوق کلاً اين حديث را نياوردند شايد نکته­اش اين بوده که از حديث حکم ولايي،

س: گفته و منّاً منی عليهم،

ج: بلی نه اين اولی­اش است اين تا اين­جا فقره اولی اين بخش اول من می­خواهم سه بخشش بکنم اين بخش اول، شماره گذاری کنيد، بخش اول حالا می­رويم بخش دوم

س: بخش دوم از کجا

ج: بعد

س: و مناً منی عليهم لما يغتال السلطان من اموالهم و لما ينوبهم فی ذاته،

ج: مشکلاتی که برايشان اين بحث اول، دوم

س: فاما الغنائم و

ج: اين قسمت دوم است حالا در قسمت دوم آقای خويي اصرار دارد که غنائم غير از فايده است خب راست است حرف بدی هم نيست عجيب اين است که امام غنائم و فوائد را باهم ذکر می­کنند شايد می­خواهد بفهمد مراد از آيه غنيمت فايده است اصلاً، نه خصوص غنيمت آن شبهه­ای که مثلاً غنائم بر می­گرده به غنائم دارالحرب تو آن غنائم شايد بشود گفت در فايده نمی­شود اين حرف را گفت خب دقت، خيلی نکته است چون اين نامه به خط خود امام است اين بايد، البته الآن به ذهنم آمد شايد هم کلينی نقلش نکرده توی رسائل ائمه آورده چون ايشان کتابی به نام رسائل ائمه دارد که نامه­های ائمه دارد، شايد در آن­جا چون نامه حضرت است آن­جا آورده آن وقت در کافی نياورده شايد احتمال دارد

س:

48: 56

روايت کلينی که در کافی نيست ولی جاهای ديگر ازش نقل کردند

ج: ای،

س: بلی، آن می­آيد جلد

س: اصلاً فقط اين بود که اين شواهد خيلی روشنی دارد برای اين­که

ج: تا اين­جايش واضح است دومش مشکل دارد بخوانيد،

س:

2: 57

ج: بلی واضح است خيلی واضح است عامی هذا فقط

س: غنائم، الفوائد،

ج: اين عجيب اين است که امام فائده را عطف بر غنيمت می­کند با اين­که غنيمت احتمال دارد غنائم دارالحرب باشد فايده که قطعاً مال دارالحرب نيست مطلق است دقت کرديد از اين تعبير امام که به خط خودشان است شايد می­خواستند بفهمند که غنائم هم در آيه مبارکه مطلق مراد فايده است، خصوص غنائم حرب نيست و اما الغنائم و الفوائد

س: فهی واجبة عليهم فی کل عام

ج: فی کل عام اين مشکل درست می­کند، اين يکش

س: قال الله تعالی و اعلموا انما غنمتم

ج: اين­جا آيه خمس را می­آورد آيه خمس را می­آورد آن وقت اين­جا امام عليه­السلام غنيمت و فايده را به يک معنی می­گيرند و آيه غنيمت را می­آورند، بفرماييد

س: و اعلموا انما غنمتم من شئ فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و اليتيمی و المساکين

ج: و ابن السبيل

س: و ابن السبيل ان کنتم آمنتم بالله فما انزلنا علی عبدنا و ما انزلنا علی عبدنا يوم الفرقان يوم التقی الجمعان

ج: بگذار بعد است اين مال جنگ بدر است اين جنگ بدر است يوم التقی الجمعان مشرکين

س: و الغنائم و الفوائد يرحمک الله فهی الغنيمة يغنمها المرء و الفايدة يفيدها و الجائزة من الانسان للانسان التی لها خطر،

ج: ظاهراً الغنائم را دارد تفسير می­کند امام که غنائم و آن وقت غنائم شامل فوائد هم می­شود شامل جايزه هم می­شود اين تمام بحث ما اين قسمت است که ايشان امام دارند غنائم را تفسير شما يک کمی چسبانديد عبارت، و الغنائم بخوانيد

س: و الغنائم و الفوائد يرحمک الله فهی الغنيمه يغنمها المرء اين

ج: اين يکی غنائم

س: يک و الفائده يفيدها

ج: الرجل،

س: و الجائزة من الانسان للانسان

ج: التی لها خطر

س: التی لها خطر و الميراث، البته تو اين نسخه چيز دارد که تهذيب دارد عظيم، خطر عظيم، و الميراث الذی لايحتسب من غير اب و لا ابن

ج: و الميراث الذی لايحتسب، آن وقت پدر و برادرها اين­ها نبود، اين­ها معروف اند ديگر يک پسر عمويش فوت می­کند می­آيند می­گويند اين ميراث شما

س:

33: 59

و مثل عدو يستلم و يؤخذ يا يُستَلم احتمالاً

ج: يَستَلِم يستَلِم

س: يستَلِم فيؤخذ ماله و مثل مال يؤخذ لا يعرف له صاحبه،

ج: اين مثلاً مالی که لايعرف له صاحبه با اين­که خب آقای خويي اشکال می­کنند ديگران که مال مجهول المالک صدقه دارد خمس ندارد، آقای خويي می­خواهد بفهمند به اين­که لايعرف له صاحبه يک عنوان است لايعرف صاحبه عنوان ديگر است آن مجهول المالک لايعرف صاحبه، لايعرف صاحب له، صاحب معينی ندارد اموال يعنی مثلاً اين غير از لايعرف صاحبه،

س: مجهول المالک

ج: غير از آن مجهول المالک است،

س:

23: 0: 1

ج: اين صاحب ندارد برای او صاحب معين نشده، يعنی جزو اموال عمومی، جنگ­ها درياها مشترکات به اصطلاح،

س: و من، حالا اين نسخه­ها را من بدلها را بگذارم بماند و ما صار الی مواليّ من اموال الخرّميه الفسقه فقد علمت ان اموالاً

ج: عظاماً صارت الی

س: قوم من موالیّ فمن کان عنده شئ من ذلک فيوصل الی وکيلی و من کان نائباً، نائياً بعيد الشقه فليعتمد لايصاله و لا

ج: فليعتمد هم دارد، فليتعمد هم دارد فليتعمد لايصاله سعی کند برساند خمس را بدهد آن وقت اموال بابکی­ها بابکی خرم دينی هم شنيدم مقدار از اموال خرّم دين­ها به اين­ها رسيده در اين کتاب حتی همين دائرة المعارف پسر خاله ما بزرگ اسلامی از يک مصدری نقل می­کند که مثلاً حتی رأی و قم و حتی اسم قم و قزوين و اين­ها قم و ساوه می­آورد که خرم­دين­ها اين­جا هم بودند چون معروف است که خرم دين­ بر اردبيل بود چون بابک از آن­جا قيام کرد، بابک خرّم دين، بعد ايشان می­فرمايد من شنيدم که بعد از قلع و قمع خرّم دين­ها مقداری از اموال آن­ها به شيعيان من رسيده آن­ها هم خمسش را بدهند من به ذهنم اين است که تمام اين­ها بازهم مسأله ولايي است اين نکته اساسی اين­جاست حالا بخوان تا برويم جلو ببينيم می­توانيم اثباتش کنيم،

س: فمن کان نائياً بعيدالشقة فليتعمد لايصال ولو بعد حين فان نية المؤمن خير من عمله، اين تمام، فاما الذی اجب من

ج: اين بخش دوم بود اين بخش سوم

س: من

17: 2: 1

فی کل سنة

ج: بلی فی کل عام

س: فی کل عام باشد با ولايت نمی­سازد

ج: نمی­سازد همين مشکل کارش همين است

س: و اما الذی اجب من الغلات و الضياع فی کل عام فهو نصف السدس

ج: اين قسمت سومش که خيلی مشکل دارد، اولاً ما نصف السدس کلاً نداريم، بعد هم در غلات و ضياع ظاهراً اگر کار و کسبش همين باشد به عنوان ارباح مکاسب بايد خمسش را بدهد نصف ثلث ندارد،

س: ولی کل عام گفت

س: نصف او السدس، نصف او السدس

ج: نصف هم نداريم، سدس هم نداريم نه اين را داريم نه آن را داريم

س: بلی

س: ممن کانت ضيعته، فقموا بمؤنته، و من کانت ضيعته لا تقوم مؤنته فليس عليه نصف السدس و لا غير ذلک،

ج: اگر به اصطلاح از راه اين ضيعه، زمينی که داري زمين کشاورزی مؤنه زندگی­اش خرج زندگی­اش در می­آيد در نمی­آيد که اصلاً هيچی نمی­خواهد بدهد اين قسمت سوم است که اين ازش سال حديث شماره شش، شانزده را بخوانيد،

س: بعد در حديث شانزده،

34: 3: 1

از تهذيب و استبصار نقل می­کند

ج: خيلی عجيب است اين حديث، صفحه­اش را ببين با آن يکی است يا نه؟

س: دوازده بود، سيزده و چهارده و پانزده سه حديث بعدش

ج: بعدش ببينيد صفحه­اش در تهذيب با آن يکی است

س: اين تهذيب صفحه 123 است

ج: اين به نظرم دويست و خرده­ای يا سه صد و خرده­ای است،

س: آن دوازده صفحه 141 است جلد 4 صفحه 141، اين­جا جلد4 صفحه 123

ج: فاصله دارد فاصله دارد بفرماييد

س: اين تو خود کتاب خمس و غنائم اولی اين تو باب زيادات

ج: زياداتش است

س: بعد انفال است

ج: حالا مرحوم شيخ در اين­جا مستقيم از خود علی ابن مهزيار نقل می­کند،

س: درست است تهذيب

ج: در اين­جا ديگر از احمد و اين­ها نيست مستقيم از خود آثار علی ابن مهزيار نقل می­کند بفرماييد

س: علی ابن مهزيار قال کتب اليه ابراهيم ابن محمد

ج: ببينيد از بس توقيقات امام هادی معروف بوده ديگر غالباً توقيعاتی که ما از امام هادی داريم اسم برده نشده، عن فلان قال کتب اليه يعنی امام هادی، علمای ملتفت نشدند، اين کتب اليها به امام هادی می­خورد، از بس شهرت امام کتب اليه يعنی الی الامام الهادی دقت اگر اين توضيح را هم من نمی­دادم با استرلوب هم نمی­شد در بياوری که اين ضمير به که می­خورد؟ کتب اليه ابراهيم ابن محمد همدانی يا همَدانی همَدانی می­گفتند

س: همدانی

ج: يمن است عشيره­ای در يمن، الآنش هم هست عشيره

س: اقرئنی

ج: اين نامه­اش اين است به حضرت هادی نوشته اقرئنی علی يعنی علی ابن مهزيار

س: اقرئنی علی کتاب ابيک

ج: کتاب ابيک يعنی کتاب امام جواد و لذا گفتند امام هادی است اين با علم ايقوف در آورديم که کتب اليه، يعنی امام هادی، روشن شد آقا، کاملاً واضح است به آن حديث ناظر اند دقت کرديد، آن وقت سؤال را از کجا می­کند؟ فقط از بخش سوم، اول و دوم را سؤال نمی­کند،

س: کتاب ابيک فيما اوجبه علی اصحاب الضياع

ج: همين بخش سوم است،

س: مشکلش همين است

س: انه اوجب عليهم نسبة سدس

ج: همين که نسبت سدس است،

س: و انه ليس علی من لم يقوم ضيعته بمؤنته

ج: تقوم شايد بهتر باشد ليکن چون مذکر مؤنث لفظی است حالا می­شود مذکر هم آورد

س: چون مقدم کرده

ج: بلی می­شود بلی، لم تقوم ضيعته بمؤنته،

س: و لا غير ذلک،

س: توی تهذيب تقوم چاپ شده

ج: تقوم بايد باشد عربياً تقوم، حالا مجاز است اما عرب­ها ذوق­ها عربی­شان به تقوم است،

س: اين روايت زيادات

23: 6: 1

باب خمس و غنائم است زيادات

ج: اولی زيادات است،

س: بعد می­گويد و من لم يقوم ضيعته بمؤنته نصف السدس، نصف السدس يعنی ليس علی فلان نصف السدس و لا غير ذلک، من عذر می­خواهم که روايت را تکه کردم،

س: و اختلف من قبلنا

ج: مَن قبلنا، نه و اختلف مَن قبلنا ظرف است قِبَلنا ظرف است منصوب به ظرفيت است خيلی عجيب است اختلاف در آن قسمت اول و دوم نکردند خيلی عجيب است،

س: مَن قِبلنا نمی­شود

ج: مَن قِبَلنا، و اختلف مَن قِبَلنا

س: و اختلف مَن قِبلنا يا من قَبلنا

ج: نه نه قِبلنا

س: اين­که

7: 7: 1

می­گفته و درس را بخوانيد درست

ج: می­شود درستش کرد

س: فی ذلک فقالوا يجب علی الضياع الخمس

ج: نه نصف السدس،

س: نه نصف السدس

ج: شما طبق قاعده بايد خمس باشد چرا پدر شما نوشت نصف السدس

س: بعد المؤنه

ج: بلی

س: يجب علی الضياع الخمس بعد المؤنه، مؤنته الضيعه

ج: بعد المؤنة بعد سؤال، مؤنته مؤنة الضيعه عن مؤنته

س: و خراجهم

ج: و الخراج السلطان،

س: بلی و خراجها لا مؤنة الرجل و عياله

ج: و خراج

س: می­پرسد که آيا مؤنه ضيعه است يا مؤنه عيال و

ج: يا خراج السلطان

س: فکتب

ج: عليه السلام اين نامه حضرت هادی است، دقت کنيد

س: و قرئه علی ابن مهزيار عليه الخمس پس اين می­شود

ج: قرئه علی ابن مهزيار ديد که بلی از امام هادی به خلاف پدرشان امام جواد نوشتند عليه الخمس آن نصف السدس شد عليه الخمس

س: بعد مؤنته و مؤنة عياله و بعد خراج السلطان

ج: آها،

س: چرا؟ تحليلش چه است حاج آقا؟ اين تحليلش چه است که ايشان می­گويند

ج: يعنی ايشان می­خواهد بگويد که آن مطلبی را که امام جواد گفتند نصف السدس آن هم ولايي بوده حکم ولايي بوده و الا اساساً خمس است خوب دقت کنيد خيلی بخش سوم را هم ولايي گرفته امام، يعنی حکمی، حالا مشکل کجاست باز می­گويم گاهی اوقات خيلی مشکل، چون آقايون هم توجه نکردند همين متن را کافی دارد شماره هفده را بخوانيد،

س: ضياع هم بيشتر با ذکات سازگار است تا به

ج: نه خب برای به اصطلاح درآمدش اگر از آن باشد، چيزش

س: اين­ها زمين­های کشاورزی بوده

ج: می­دانم کشاورزی جای خودش، اگر ربح درآمدش هم باشد مؤنه­اش مؤنه که دارد مؤنه را بيشتر در چيز به کار در خمس، حالا حديث عجيب اين است همين حديث ابراهيم ابن محمد همدانی را کلينی آورده عليه الخمس توش نيست اين خيلی عجيب است اين مشکل کار اين است، بخوانيد

س: روايت بعدی

ج: بلی،

س: روايت هفده، همين در جامع الاحاديث صفحه 38 از کافی نقل می­کند جلد يک 547 محمد ابن الحسين و علی ابن محمد،

ج: نه محمد ابن الحسن بايد باشد يک نفر از قمی­هاست که اين را از سهل نقل می­کند چهار نفر هستند که از سهل نقل می­کنند، گاهی اسم دو نفر می­آورد حسن است حسين نيست،

س: عن سهل عن ابراهيم ابن محمد الهمدانی

ج: ايشان از سهل حالا اين نسخه سهل خرابی داشته، همان ابراهيم ابن محمد است همان ابراهيم ابن محمد همدانی بخوانيد

س: عن سهل عن ابراهيم ابن محمد الهمدانی قال کتبت الی ابی الحسن

ج: اين­جا ديگر اسم برده، حضرت هادی کتبت الی ابی­الحسن

س: اقرئنی علی

ج: علیٌ، آن­جا علی داشت اين­جا علی ابن مهزيار تصريح می­کند اين­جا گفتيم علی يعنی علی ابن، اين­جا ديگر تصريح دارد اقرئنی علی ابن مهزيار

س: کتاب ابيک

ج: ابيک حضرت جواد،

س: فيما اوجبه علی اصحاب الضياع نصف السدس بعد المؤنه، و انه ليس علی من لم تقوم ضيعته

ج: اين­جا يک کمی کم دارد آن سؤال يک کمی يک نيم سطری زيادی دارد،

س: و انه ليس علی من لم تقوم ضيعته بمؤنته نصف السدس

ج: و لا غيره

س: و لا غير ذلک، فاختلف مَن قبلنا فی ذلک، فقالوا يجب علی الضياع الخمس بعد المؤنة مؤنة الضيعه

ج: الضَيعه الضَيعه

0: 11: 1

س: الضَيعه و خراجها لا مؤنة الرجل و عياله

ج: عِياله

س: فکتب عليه الصلاة و السلام

ج: حالا مگر به اين قرينه فعليه الخمس و الا فکتب بعد مؤنته عليه الخمس نيست

س: البته اين موارد را حمل بر تقيه نمی­کنيم

ج: خب آن می­شود حکم ولايي ديگر آخر اين عجيب

س: سؤال سؤال روی اين بود آخر که ضياع خمس را مسلم دانسته، فقط پرسيده بعد المؤنة مؤنة الضيعه

ج: خب می­گويم اين حالا عليه الخمس را در سؤال گرفته در آن­جا هم به نظرم در سؤال هست عليه الخمس نه؟ سؤال را بخوانيد

س: آن­جا بلی آن­جا هم دارد يجب علی الضياع الخمس بعد المؤنه مؤنته الضيعه و

ج: دقت کرديد

س: بعد امام می­فرمايد عليه الخمس

ج: عليه الخمس در نسخه تهذيب هست در نسخه کافی نيست

س: ولی تغيير ندارد ديگر يعنی آن مثل نقل به معنی می­شود ديگر،

ج: شاهدش ظواهرش اين­که بايد عليه الخمس باشد

س: چرا چرا، همين که نباشد هم حاج آقا توی سؤال آورده

ج:

2: 12: 1

س: بعد تأکيد روی مؤنه است و لذا

ج: يعنی يکی اين­که خمس است يا نصف السدس است، يکی اين­که مؤنه چه است؟ ظاهراً دوتا سؤال است بعد شاهد بر اين­که اين­ هست حديث شماره هجده را هم بخوانيد فقيه

س: فقيه

ج: اين قسمت فقيه هم دارد، خيلی عجيب، خود روايت را ندارد اين­جاش را دارد،

س: فقيه

ج: فقيه و فی توقيعات

س: و فی توقيعات الرضا عليه­الصلاة و السلام الی ابراهيم ابن محمد الهمدانی ان الخمس بعد المؤنه همين

ج: خيلی مختصر ايشان کار خيلی مختصر کرده اين توقيع مال حضرت رضا نيست مال ابی­الحسن الثالث است

س: درست است،

ج: ظاهراً ايشان ابی الحسن الرضا گرفته ثانی گرفته،

س: ثانی گرفته بلی

س: ابی­الحسن

س: بلی ابی الحسن

ج: نه الی الرضا

س: الی امام رضا

س: بعداً نساخ اضافه کردند

ج: نه خودش نوشته در فقيه آمده،

س:

0: 13: 1

ابی الحسن ندارد

ج: ندارد ابی الحسن و فی توقيعات

س: آن­جا ابوالحسن ابی­الحسن الثالث منظور است

ج: بعداً تصريح کرد در نسخه کافی تصريح کرد،

س: نه تصريح بابی الحسن کرد نه ثالث و ثانی­اش

س: تو چاپ کافی ابی­الحسن است

ج: خب می­دانم،

س: ابی­الحسن دارد ولی ثالث

ج: کتاب ابيک دارد

س: محقق تو حاشيه گفته ای الثالث

س: کتاب ابيک

ج: کتاب ابيک حضرت جواد است ديگر،

س: کلمه ثالث نيست

س: ثالث نه، همان ابی­الحسن

ج: ابی­الحسن ابی­الحسن را مرحوم شيخ صدوق به حضرت رضا زده

س: فقط رضاي تنهاست

ج: و اين کار را صدوق نمی­کند يعنی اصولاً

س: مشخص است ديگر

س: پس چرا رضا نوشته

س: صدوق نگفته

40: 13: 1

ج: مال حضرت رضا نيست اين،

س: مضاف ندارد

س: نه می­گويم راوی­ها اضافه کردند

ج: کلمه ابی­الحسن ندارد و فی توقيعات الرضا و خيلی روايت را هم کوتاه کرده انصافاً، به آن گندگی،

س: معلوم است که تمام سکه رو مؤنه بوده الخمس بعد المؤنه

ج: بعد المؤنه

س: يعنی بحث رو مؤنه بوده پس

ج: خمس هم چرا، نصف السدس بود آن­جا ديگر،

س: درست است،

ج: آن­جا تصريح کرد شما نوشتی نصف پدرتان اين جور گفت حالا فی تفسير عياشی

س: حالا تفسير عياشی حديث نوزده در جامع احاديث دارد عن ابراهيم ابن محمد قال کتبت الی ابی الحسن الثاث اين­جا تصريح می­کند اسئله عما يجب فی الضياع فکتب الخمس بعد المؤنه قال فناظرت اصحابنا فقال المؤنه بعد ما يأخذ السلطان و بعد مؤنة الرجل فکتبت اليه انک قلت الخمس بعد المؤنه

ج: معلوم می­شود امام نوشته الخمس عليه الخمس

س: بلی

ج: اين مؤيد نسخه مرحوم طوسی است

س: طوسی است بلی

س: قال قلت بلی قلت الخمس بعد المؤنة قلتَ عذر می­خواهم فکتبت اليه انک قلت الخمس بعد المؤنه و ان اصحابنا اختلفوا فی المؤنه فکتب الخمس بعد ما يأخذ السلطان و بعد مؤنة الرجل و عياله

ج: نه همان سلطان ديگر سلطان اين با متنی مرحوم شيخ طوسی نقل کرده خيلی می­سازد آن وقت اين­جا يک مشکل داريم ما ديگر باشد بقيه­اش فردا ديگر خسته شدم باشد برای فردا.